

متن پرسش

سلام علیکم و رحمت الله و عرض خسته نباشید خدمت برادر بزرگوارم جناب آقای طاهرزاده عزیز: بنده یکی از مدرسین حوزه و شاگردان بالواسطه‌ی حضرت استاد حسن زاده آملی و آیت الله جوادی آملی. با آثار مفید و ارزنده شما هم از دیرباز سر و کار داریم، بخصوص ترجمه ج ۸ و ۹ اسفار صدرالمتالهین رحمت الله که با کمک این کتاب شما دو بار تدریس هم کردیم. غرض از گرفتن وقت این برادر بزرگوار این است که چند وقت پیش یکی از حوزویان که پیگیر کارها و آثار شماست، به ما خبر داد که: آقای طاهرزاده گفتن: بدون استاد هم می شود سیرو سلوک داشت، اول که این حرف را شنیدم جا نخوردم، چراکه همانطور که می دانید: تقریباً نیمی از عرفا اینگونه روشی اختیار می کنند که شخص وارد سیر و سلوک بشود و آنجایی که استاد لازم خواهد شد خودش به نور الله خواهد فهمید و بدنبال استاد می رود، یعنی خود راه گویای بقیه‌ی راه می شود. چندی گذشت و از چند تن دیگر از طلاب فاضل حوزه شنیدم که آقای طاهرزاده علاوه بر اینکه گفتند می شود بی استاد سالک الی الله بود، تاکید کرده اند (تا آخر) می شود سالک بود، بی استاد! اینجا بود که قدری تعجب کردم و شگفت زده شدم که چرا آقای طاهرزاده‌ی فاضل و عالم و انصافا کار کرده این سخن را گفته اند! باز هم باورم نشد، گفتم متن ایشان را بیاورید، دوستان آوردند و دیدم ظاهراً در پاسخ به یکی از دوستان که پرسیده بود می شود تا آخر بی استاد بود؟ شما فرموده بودید: بله می شود. (البته ناگفته نماند که دوستان، استناد شما به امام (ره) و آیت الله بهجت (ره) و شهدا را هم نشان دادند). بخاطر این قضایا بر این شدم تا اصل مطلب را از خود جنابتان بپرسم، چراکه تا از شما نپرسم اصل مطلب ظاهر نمی شود و مبتلا به تهمت و ... می شویم معاذالله. بنده با اندک تجربه‌ی ای که در سیر و سلوک عقلانی و هم روحانی داشته‌ام، به هیچ وجه نمی توانم بپذیرم که سالکی در مرحله ترک عادات بدون استاد بتواند کاری کند، و یا حداقل بتواند ادب خود را در قبض و بسط رعایت کند، آن هم بدون مشاوره بالینی مداوم با استاد. چگونه می تواند سالک بی استاد به فقر برسد؟ بقول خواجه عبدالله که فقر را سه مرحله می داند: الف) دست کشیدن از دنیا ب) ندیدن اعمال و حالات معنوی و چشم به فضل او دوختن ج) اضطرار حقیقی و حبس شدن در انقطاع از غیر خدا. حال فرض کنیم سالکی خود موفق به طی دو مرحله اول بشود، آیا می دانید در مرحله سوم چقدر راه دشوار می شود؟ آیا می دانید که اشتباهاتی اگر رخ بدهد چه می شود؟ تحصیل انس را چه می کند؟! حتماً اینها را بهتر از من می دانید. من زیره به کرمان نیاورم. غرض اینکه: ۱. آیا شما برای عوام و عوام طلاب این سخن را گفته اید؟ ۲. و یا اینکه برای همه و بطور مطلق گفته اید؟ اگر دوم صحیح باشد باید با عرض پوزش بگویم کاملاً اشتباه است، تا جایی که ما خاطمان است شما

خود را همیشه مدیون علامه طباطبایی و امام و آیت الله جوادی آملی می دانید. حال آنکه سخن هر سه این بزرگواران را رد می کنید! چند وقت پیش یکی از دوستان هم از استاد جوادی دوباره سوال کرده بودند، ایشان فرمودند: بروید پیش فلانی و فلانی تربیت بشوید، تا حال هیچگاه ایشان نفرمودن بی استاد هم می توان تا آخر راه رفت. آری! این اوایل راه نیازی به استاد نیست، ولی تا آخر جای بسی تامل دارد. نظر علامه حسن زاده آملی را هم بهتر از بنده می دانید، ایشان هم تاکید بسیار جدی بر امر ولایت در سلوک دارند، الان در حال حاضر یکی از موفقین در امر سلوک جناب آقای حجت الاسلام محمد باقر تحریری می باشند که ظاهراً استاد جوادی هم چند نفر را به ایشان ارجاع دادند، بنده شخصا از ایشان هم سوال کردم که قضیه اینجوریست، می شود؟ ایشان گفتند: تا آخر، خیر. تفسیر سوره حمد امام خمینی (ره) و آن سخن آیت الله بهجت (ره) هیچکدام دلیل و استدلال نیستند آقای طاهرزاده! امام (ره) با بیان آن تفسیر خواستند جوّ جامعه به این سمت حرکت کند و بقول خود ایشان: بگذارید این کفریات را همه بدانند، ولی اینکه این استدلال باشد برای این امری که شما فرمودید، خیر اینجور نیست و تفسیر عرفانی و تربیتی با خود تربیت عرفانی فرق دارد و دو مقوله جداست. و تمام نزدیکان و پسر حضرت آیت الله بهجت این موضوع را رد کردند که ایشان اعتقادی به استاد نداشته. ایشان اهلش را کم می دیدند. بسیار کم. و دستوری عام می دادند. مثل دستور استادشان مرحوم قاضی اعلی الله مقامه: هرکس نماز اول وقت بخواند و به مقامات نرسد مرا لعن کند، همه می دانیم که با خواندن فقط نماز اول وقت همچنین اتفاقی نمی افتد و منظور ایشان چیز دیگر است. سر درد آوردم برادر گرامی. معذرت می خواهم. فقط اگر می شود به بنده توضیحی بفرمایید که از اصل قضیه مطلع شوم. چرا که بنده شما برادر عزیز را قلباً دوست می دارم، والسلام علیکم ورحمه الله

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: از این که با دلسوزی تمام و از سر تعهد دینی متذکر چنین مورد مهمی شده اید، کمال تشکر را دارم. عنایت داشته باشید بنده در چه فضایی آن سخن را عرض می کنم، در فضایی که سیره‌ی شخصیت‌هایی همچون حضرت امام خمینی و مرحوم قاضی و علامه‌ی طباطبایی «رضوان الله تعالی علیهم» و شاگردان بزرگوار آن‌ها، همه مدّ نظرند و وارد تاریخی شده ایم که معنای توحید در همه‌ی مراحل آن، ظهور کرده. در این فضا است که آیت الله بهجت «رحمة الله علیه» می فرمایند: علم تو، استادِ توست. بنده سعی کرده ام این جمله را که به نظر می رسد از جهت سلوکی جمله‌ی بسیار کلیدی است؛ شرح دهم. آری! همان طور که می فرمایید «حقیقتاً تفسیر عرفانی و تربیتی با تربیت عرفانی فرق دارد». و در این رابطه در کتاب «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می شود» عرایض موسعی شده است که به نظر می رسد روح ارتباط وجودی که گوهر رابطه‌ی بین استاد و شاگرد در سلوک است، در آن مدّ نظر قرار گرفته است.

تاریخی شروع شده که اگر افرادی اراده کنند تا در سلوکِ اِلی الله قرار گیرند راه، در مقابل آن‌ها گشوده است. آیا هیچ زمانی مثل این زمان با شرح فصوص الحکم محی‌الدین و از آن مهم‌تر، شرح «منازل‌السائرین» خواجه عبدالله انصاری تا این حدّ در معرض نگاه چنین افرادی قرار داشته است؟ و از آن طرف آیا اساتید عزیز انگشت‌شماری که بتوانند در جمع عرفانِ نظری و عملی راهنما باشند، توان جواب‌گویی به این‌همه طالبانِ سلوک را دارند؟ یا این‌که باید به این فکر افتاد که تقدیر دیگری به میان آمده است، تقدیری که آیت الله انصاری همدانی‌ها ذیل آن پروریده شده‌اند.

با این‌همه اگر انسانِ طالب حقیقت، استادِ ره‌رفته‌ای را یافت که با ذوق او همخوانی دارد، نه‌تنها در مسیر تبعیت از او دست او را، بلکه پای او را باید ببوسد. ولی باز غفلت نکنیم در تاریخی قرار داریم که به حکم «کلّ یومٍ هو فی شأن» دارای وسعت خاصی است به همان معنایی که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در پیام عملیات فتح‌المبین می‌فرمایند: «لکن آنچه انسان را در مقابل رزمندگان جبهه‌ها و پشتیبانان آنان ... به خضوع وادار می‌کند، بُعد معنوی آن است که با هیچ معیاری نمی‌توان سنجید و با هیچ میزانی نمی‌توان عظمت آن را دریافت. ما عقب ماندگان و حیرت‌زدگان، و آن سالکان و چله‌نشینان و آن عالمان و نکته‌سنجان و آن متفکران و اسلام‌شناسان و آن روشنفکران و قلم‌داران و آن فیلسوفان و جهان‌بینان و آن جامعه‌شناسان و انسان‌یابان و آن همه و همه، با چه معیار این معما را حل و این مسأله را تحلیل می‌کنند که از جامعه مسمومی که در هر گوشه آن عفونت رژیم ستمشاهی فضا را مسموم نموده بود، بازار و مغازه‌هایش مسموم، خیابان‌ها و گردشگاه‌هایش مسموم، مطبوعات و رسانه‌های گروهی‌اش مفتضح و مسموم، از کودکان تا دانشگاه‌هایش مسموم، و نونهالان و تازه‌جوانان ما در یک چنین محیطی به جوانی و رشد رسیده بودند که به حسب موازین و عادت باید سرشار از مسمومیت و فساد اخلاق و عقیدت باشند، که اگر معلم و مربی اخلاق و مهذب نفوس بخواهد تنها یکی از آنها را با صرف سالهای طولانی متحول گرداند میسر نگردد، چگونه در ظرف سالهای معدود از بطن این جامعه و انقلاب - که خود نیز اگر معیارهای عادی را حساب کنیم باید کمک به فساد کند - یک همچو جوانان سرشار از معرفت الله و سراپا عاشق لقاء الله و با تمام وجود داوطلب برای شهادت، جان نثار برای اسلام که پیران هشتاد ساله و سالکان کهنسال به جلوه‌ای از آن نرسیده‌اند، بسازد؟ جز دست غیبی و دستگیری الهی و تصرف ربوبی، با چه میزان و معیار می‌توان تحلیل این معما کرد؟».

در آخر می‌توان نسبت به این نکته تأمل نمود که آیا مسیر سلوکِ اِلی الله در این تاریخ، در چه راهی و با نظر به چه اهدافی محقق می‌شود که بر قله‌ی افتخارآمیز گذشته‌ی سلوکی خود، آینده‌ی خود را معنایی همه‌جانبه بخشیم؟ موفق باشید